

عطر سُور فلق و ناس در اشعار حافظ

سید مهدی سلطانی رنانی

خدا باوری در آثار ماندگار گذشته و حال نویسندگان و شاعران ادب فارسی، به گونه‌ای متنوع و متفاوت به چشم می‌خورد و همین مسأله به زبان و ادبیات کشور ما جایگاه خاص و ویژه‌ای بخشیده است. یکی از قالب‌هایی که پیشینیان ما به زیبایی، خمیرمایه خدا باوری را در آن ریخته و رنگ و بوی زبان فارسی به آن بخشیده‌اند، به کار بردن مفاهیم آیات قرآن نه به صورت مستقیم، بلکه در قالب کلمه‌ها و جمله‌هایی است که ما فارسی زبانان، به ظاهر، انس بیشتری با آن‌ها داریم. آشنایی با این قرآن ورزی‌های هنرمندانه و به کارگیری تدریجی آن‌ها در گفت‌وگوهای روزمره، کمکی است به فرهنگ سازی قرآنی در نهادهای بشری و کاربرد واژه‌های نغز و

پرمعنای قرآن در زبان و ادب فارسی و یکی از آنها گل واژه‌های معطر سور فلق و ناس است که در بوستان غزلیات حافظ به شیوه‌ای متبحرانه و هنرمندانه به کار رفته است که در این نوشتار عطر آن را به مشام جان‌های پاک می‌رسانیم.

الف - سوره فلق

* قُلْ: اولین واژه‌ای که خداوند متعال در دو سوره فلق و ناس از طریق آن با بنده‌اش ارتباط برقرار می‌کند و جالب آن که این واژه از جنس گفتن است و خداوند با همه عظمتش، به جای این که خود بگوید، از بنده می‌خواهد که بگوید. به نظر می‌رسد که خدا باب گفت‌وگو - یا به قول حافظ صبحت - را می‌گشاید تا آنچه



می‌خواهد از زبان خویش بر زبان بنده‌اش جاری کند.

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
دولت صحبت آن مونس جان ما را بس
* «رب الفلق» به معنای ظاهریش - خدای سپیده دم - در این بیت حافظ جلوه می‌کند:

جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست
ماه و خورشید هم این آینه می‌گردانند
کلام حافظ آن گاه که از «شر ما خلق» به «رب الفلق» پناه می‌برد و از دام جهان با مژده وصل او برمی‌خیزد، شنیدنی است:

مژده وصل تو کز سر جان برخیزم
طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
به ولای تو که گربنده خویشم خوانی
از سر خواجگی کون و مکان برخیزم
* و آن زمان نیز که در شام تار «غاسق اذا وقب»، آتش طور را جست وجو می‌کند و پناه بردن خود به خدا را نشان می‌دهد.

شب تار است و ره وادی ایمن در پیش
آتش طور کجا؟ موعده دیدار کجاست؟
در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
از گوشه ای برون آی، ای کوکب هدایت
و آن گاه که اسم اعظم را در مقابل افسون‌گری‌های «نفاثات فی العقد» به کار می‌برد نیز جالب و به یادماندنی است:

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش دار
که به تلبیس و حیل، دیو مسلمان نشود
پناه بردن به خدا نیز از شر حسودان و طعن آنان و از شر بدگویان، در جای جای شعرهای حافظ به چشم می‌خورد. آن جا، که به عنوان نمونه، می‌گوید:
تو پنداری که بد گو رفت و جان برد
حسابش با کرام الکاتبین است
و نیز:

دلا ز طعن حسودان مرنج و واثق باش
که بد به خاطر امیدوار ما نرسد
و آن گاه که دیگری را از «شر حاسد إذا حسد» به خداوند می‌سپارد
یارب این نوگل خندان که سپردی به منش
می‌سپارم به تو از چشم حسود چمنش
ب: سوره ناس

* چه بگویم «اعوذ برب الناس». سخن از پناه بردن به درگاه خداوند است:

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
سرمایه جزاین در حواله گاهی نیست
چنین که از همه سو دام راه می‌بینم
به جز حمایت راهش مرا پناهی نیست
و اگر «اعوذ» را به معنای واگذاری کار به خداوند و نیز به معنی کلمه هم ریشه‌اش حفظ بگیریم:
کار خود گر به خدا بازگذاری، حافظ
ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی
و نیز:

کاروانی که بود بدرقه‌اش حفظ خدا
سالم از نور هدایت ببرد راه به دوست
که به جایی نرود گر به ضلالت برود
به تجمل بنشینند، به جلالت برود

* حافظ در آینه آیه «ملک الناس» پناه بردن به آن حاکم حقیقی را از شر حکام جور، به زیبایی تمام به تصویر کشیده است:

صحبت حکام ظلمت شب یلداست
نور زخورشید جوی، بو که برآید
* و «اله الناس» که اول و آخر و باطن همه سوز و گدازهای عاشقانه حافظ است:

رازی که بر غیر نگفتیم و نگوییم
با دوست بگوییم که او محرم راز است
شرح شکن زلف خم اندر خم جانان
کوتاه نتوان کرد که این قصه دراز است
بر دوخته ام دیده چوباز از همه عالم
تادیده من برزخ زیبای تو باز است
ای مجلسیان سوز دل حافظ مسکین
از شمع پرسید که در سوز و گداز است

* با خواندن آیات «من شرّ الوسواس الخناس * الذی یوسوس فی صدور الناس * من الجنة و الناس» به یاد زمانی می افتیم که حافظ برسر آن است که خلوت دل را از صحبت اغیار خالی کند و گوش دل به پیام سروش سپارد:

برسرآنم که زدست برآید
دست به کاری زخم که غصه سر آید
خلوت دل نیست جای صحبت اغیار
دیو چو بیرون رود فرشته درآید

ویا:

در راه دوست و سوسه اهریمن بسی است
پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن

ویا:

دامن دوست به دست آرو زدشمن بگسل
مرو یزدان شو و فارغ گذرا زاهرمان
حافظ شیرین سخن، در جای دیگر، هنرمندانه مفهوم «قل» و «وسواس خناس» را در هم می آمیزد:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

اگر از وسوسه نفس و هوی دور شوی
بی شکی ره ببری درحرم دیدارش

آری! حافظ در غزلیات خود با تبخری هنرمندانه و تخصصی بی بدیل، تنها راه نجات از شرور و رفتن شیاطین و تابعان آن‌ها را پناه بردن به خداوند در تمام لحظات و امور دانسته و با فرهنگ‌سازی قرآنی شمه‌ای از نفحات انس را به گوش اهل دل سپرده و بر خواننده است و با نسیم صبا نکته‌هایی روح افزا و زندگی ساز در سایه سار الطاف الهی در ادب فارسی با الهام از آیات قرآنی برای اهل معنا به ارمان آورده است و توکل به خداوند و قرار گرفتن در چتر حمایت او را سرمایه بزرگ و منحصر به فرد اهل ایمان و معرفت خوانده است:

ای صبا نکهتی از خاک ره یار بیار
ببر اندوه دل و مژده دلدار بیار
نکته روح فزا از دهن دوست بگو
نامه خوش خبر از عالم اسرار بیار
تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام
شمه‌ای از نفحات نفس یار بیار